

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره پنجاه و دوم، بهار ۱۳۹۸: ۸۶-۶۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵

تحلیل رویکردهای شارحان مفتاح العلوم دربارهٔ رابطه فن بدیع با فصاحت، بلاغت، معانی و بیان (قرن هفتم و هشتم)

* روح‌الله هادی

** مصطفی جلیلی تقویان

چکیده

بسیاری از پژوهشگران معاصر بلاغت بر این باور هستند که شرح‌هایی که بر کتاب‌های مشهور بلاغت مانند مفتاح العلوم، تلخیص المفتاح و... به نگارش درآمده است، اغلب در بردارنده مباحث تکراری و غیر خلاقانه است. هرچند نمی‌توان این رأی را به کلی رد کرد، بررسی دقیق این شرح‌ها نشان می‌دهد که شارحان، گاه مسائلی تازه نیز در نوشته‌های خود بیان کرده‌اند. این مسائل تازه از دیدگاه تاریخ اندیشهٔ بلاغی حائز اهمیت است. یکی از این مباحث، پیوند میان «بدیع» و بخش‌های دیگر علم بلاغت است. امروز برای ما طبیعی می‌نماید که بلاغت اسلامی را دارای سه قلمرو مجزا به نام‌های «معانی»، «بیان» و «بدیع» بدانیم، لیکن در قرن‌های هفتم و هشتم، این استقلال به‌هیچ‌وجه امری مسلم نبوده است. در این مقاله آرای شارحان سکاکی دربارهٔ جایگاه بدیع و نسبت آن با سایر قسمت‌های علم بلاغت تحلیل می‌شود. در میان این شارحان، چهار طبقه را می‌توان مشخص کرد که هر یک از آنها رأیی جداگانه دارند. این آرا بدین ترتیب است:

۱. بدیع، بخشی از فصاحت است.
 ۲. بدیع، بخشی از فصاحت و بلاغت است.
 ۳. بدیع، بخشی از علم معانی و بیان است.
 ۴. بدیع مستقل است و با هیچ‌کدام از بخش‌های دیگر ارتباط ندارد.
- در این مقاله به توصیف آرای این چهار طبقه و واکاوی دلایل این گونه‌گونی پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: بدیع، فصاحت، بلاغت، معانی و بیان، سکاکی مفتاح العلوم.

rhadi@ut.ac.ir

jalili145ta@gmail.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

** دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

مقدمه

تقریباً تمام کسانی که در چند دهه اخیر در حوزه بلاغت تلاش کرده و در این زمینه مطالعاتی داشته‌اند، جملگی به این قضیه اذعان دارند که بلاغت زبان فارسی و شرح‌های مکتب کلامی^(۱) بلاغت که بر کتاب‌هایی چون مفتاح العلوم، تلخیص المفتاح، المصباح فی علوم المعانی و البیان و البدیع و... به نگارش درمی‌آمد، دارای مطالب تکراری بسیار بود. با وجود این نمی‌توان محتوای این آثار را فاقد هرگونه اندیشه و نکته بدیع دانست.

یکی از مسائل جالبی که در پاره‌ای از این شرح‌ها وارد شده است، تفاوت در آرای شارحان بر سر جایگاه علم بدیع است. امروز این موضوع شاید برای ما مسجل باشد که علم بدیع کاملاً مستقل است و ارتباط چندانی با دیگر بخش‌های بلاغت ندارد. لیکن هنگامی که به قرن‌های هفتم و هشتم رجوع می‌کنیم، درمی‌یابیم که برای مفسران و محققان آن دوره، این مسئله به هیچ روی امری مسلم نبوده است. برای نمونه برخی از شارحان بر این اعتقاد بودند که سکاکی، علم بدیع را بخشی از علم معانی می‌داند. این اظهارنظر جالب در شرح عمادالدین کاشی بر مفتاح العلوم آمده است. اهمیت چنین موضوعی در این است که در هیچ‌یک از کتاب‌های مشهور بلاغت در قرن‌های سوم تا ششم از پیوند بدیع با دیگر مقوله‌ها یاد نشده است و به نظر می‌رسد که این بحث در قرن هفتم متولد شده باشد.

با توجه به گوناگونی آرای مطرح‌شده در این باب، جای آن است که درباره این پرسش که چه دیدگاهی درباره نسبت فن بدیع با دیگر مقوله‌های زیبایی‌شناختی در شرح‌های مفتاح العلوم یافت می‌شود، به کندوکاو پردازیم. از همین‌رو در این جستار کوشش شده است تا نخست به نظریه‌های شارحان بلاغت در قرن‌های هفتم و هشتم - در حد امکانات خود- مراجعه کرده، آنها را دسته‌بندی کنیم. سپس به این پرسش پردازیم که اساساً این اندیشه چرا و از کجا وارد این شرح‌ها شده است و سرانجام با رجوع به متن مفتاح العلوم، به بررسی نظر خود سکاکی درباره نسبت میان بدیع و مقوله‌های دیگر پردازیم. آیا به راستی چنان که برخی از پژوهشگران معاصر یادآور شده‌اند، سکاکی «بدیع» را بخشی از «فصاحت» می‌داند یا می‌توان تفسیر دیگری از سخنان او به دست داد؟^(۲)

روش کار در این مقاله بدین صورت بوده است که تلاش شد تا آنجا که ممکن بود به متن‌های دسته اول رجوع شود و از راه بررسی آنها، نگرش شارحان مفتاح العلوم به جایگاه علم بدیع و رابطه آن با فصاحت و بلاغت آشکار شود. این بررسی بر این فرض مبتنی بود که تحولات تاریخی یک علم نمی‌تواند به یکبارگی رخ دهد و علم بدیع برای آنکه به صورت امروزی آن درآید، مسیری را پیموده است. نویسندگان همچنین کوشش کردند تا یکی از علت‌های به وجود آمدن نگرش‌های گوناگون به جایگاه علم بدیع را نیز بیابند.

پیشینه تحقیق

در این بخش از دو محقق معاصر نام برده خواهد شد که به نوعی از پیوند میان بدیع و دیگر مقوله‌ها یاد کرده‌اند. شوقی ضیف هنگام بحث درباره آرای سکاکی به این موضوع اشاره می‌کند. البته ضیف با آوردن قید «گویا» نشان می‌دهد که در این مورد اطمینان ندارد:

«او [سکاکی] سپس این نکته را مطرح می‌کند که فصاحت از اموری

است که جامه تزئین و تحسین بر کلام می‌پوشاند... گویا او این محسنات

را از مباحث فصاحت می‌شمارد و آنها را در مباحث بلاغت و مباحث

اعجاز قرآن که مرتبط بدان است، داخل نمی‌داند» (ضیف، ۱۳۸۳: ۴۲۵).

ضیف در سطرهای بعد با قاطعیت اعلام می‌کند که سکاکی، «محسنات بدیعی را در

زمره مباحث فصاحت به شمار می‌آورد» (همان: ۴۲۶).

محقق دومی که به موضوع مورد بحث پرداخته است، ابراهیم الزید، مصحح کتاب «ضوء

المصباح» است. وی یادآور می‌شود که «اندیشه ارتباط میان بدیع و فصاحت، نخستین بار به

صورتی گذرا از سوی سکاکی بیان شد. سپس ابن مالک بر آن تأکید کرد و پس از آن، ابن

نحویه در کتاب إسفار الصباح آن را گسترش داد» (حموی، ۱۴۳۳، مقدمه: ۹۲).

طبقه‌بندی دیدگاه‌های شارحان مفتاح العلوم درباره جایگاه علم بدیع

در این بخش از مقاله به آرای شارحانی از قرن هفتم و هشتم اشاره خواهیم کرد که

به جایگاه علم بدیع و نسبت آن با فصاحت و بلاغت پرداخته‌اند. تعداد این شارحان بنا بر

استقصایی که تا اکنون نویسندگان انجام داده‌اند، حدود ۲۵ نفر است. البته برخی از این شرح‌ها به صورت نسخه خطی است و طبیعتاً دسترسی به آنها گاه با دشواری‌هایی روبه‌رو است. نویسندگان از میان این شرح‌ها توانستند به ۱۹ مورد دست یابند. شایسته یادآوری است که برخی از این تفسیرها فاقد بخش «بیان» یا «بدیع» است که در این حالت خودبه‌خود از دور بررسی خارج خواهند شد. برای نمونه شرح مفتاح العلوم از حسام الحق والدین مؤذنی خوارزمی، تنها در بردارنده بخش‌های صرف و نحو و معانی کتاب سکاکی است (ر.ک: مؤذنی خوارزمی، ۸ ق). یا مثلاً نسخه‌ای از شرح ناصرالدین ترمذی بر مفتاح العلوم که در اختیار نویسندگان است، تنها در بردارنده بخش «معانی» است (ترمذی، ق ۸: برگ ۱۹۵). همچنین کتاب‌های تلخیص از نظر نویسندگان در زمره شرح و تفسیر محسوب می‌شود. از همین رو کتابی چون تلخیص المفتاح قزوینی هم جزئی از شرح‌هاست^(۳).

هواداران رابطه بدیع و فصاحت

قطب‌الدین شیرازی در رساله «مفتاح المفتاح» به دیدگاهی اشاره دارد که معتقد به وجود نسبتی میان بدیع و فصاحت است: «و برخی از آنان (متقدمان)، سومین فن (بدیع) را صناعت فصاحت نامیدند» (شیرازی، ۷۱۰: برگ ۱۰).

ابراهیم الزید به سه نفر از شارحانی که بر این اعتقاد بودند، اشاره کرده است که در بخش پیشینه تحقیق آمد. به نظر می‌رسد که نخستین شارحی که به صراحت از رابطه میان «بدیع» و یک بخش دیگر از علم بلاغت سخن گفته است، بدرالدین بن مالک باشد. وی در بخش سوم شرحش در تعریف بدیع می‌نویسد: «شناخت توابع فصاحت است» (ابن مالک، ؟: ۱۵۹).

سپس فصاحت را اینگونه تعریف می‌کند: «ساختن کلام به شیوه‌ای که فهم تمام و کمالی از معنای آن دست دهد و مراد آن روشن شود. فصاحت دو نوع است: لفظی و معنوی» (همان).

در توضیحات بیشتری که درباره فصاحت لفظی و معنوی می‌دهد، سرانجام آشکار می‌شود که غرض از توجه به فصاحت کلام، دو امر است: ۱- فهم کامل کلام ۲- حسن

کلام. هر دو رکن یادشده در آثار بلاغیان متقدمی چون ابن سنان آمده است. باید توجه کرد که وی، محسنات بدیعی را تابعی از «فصاحت» می‌داند، نه عین فصاحت. این مسئله باریک در بردارنده نکته مهمی است، زیرا نشان می‌دهد که ابن مالک به درستی نمی‌داند که جایگاه این محسنات در کجا قرار دارد. از همین‌رو از کلمه «توابع» بهره می‌گیرد.

برای آنکه موضوع این کلمه و بار معنایی‌ای که به همراه دارد روشن‌تر شود، به کاربردی دیگر از آن در شرح‌های بلاغت اشاره می‌شود. خلخالی وقتی درباره دو بخشی که با نام‌های «قول فی السرقات» و «قول در ابتدا، انتها و تخلص» در انتهای کتاب تلخیص المفتاح آمده است سخن می‌گوید، از آنها با عنوان «توابع» بلاغت یاد کرده، آنها را لوازم و ملحقات این علم می‌داند (خلخالی، ۲۰۰۷: ۳۱).

بررسی شرح‌های گوناگون نشان می‌دهد که ابن شارحان نمی‌دانسته‌اند که چرا باید این دو بخش را در شرح‌های خود بیاورند، زیرا در ظاهر هیچ ارتباطی با معانی و بیان و بدیع ندارند. از همین‌رو بسیاری از آنها از جمله خلخالی برای آن دو بخش، از صفت «تابع» استفاده کرده‌اند که عملاً هیچ توضیحی درباره ماهیت آنها نمی‌دهد. با این قرینه اکنون می‌توان کلمه «توابع» را در سخن ابن مالک بر ناآگاهی شارح حمل کرد.

پس از ابن مالک ظاهراً نزدیک‌ترین شارح به سکاکی که از پیوند میان «بدیع» و «فصاحت» سخن گفته است، قطب‌الدین شیرازی (ف ۷۱۰) است. او در رساله مفتاح المفتاح، هنگام تعریف «بدیع» چنین می‌نویسد:

«علمی که از خطا در شیوه‌های فصاحت جلوگیری می‌کند. این علم

در واقع شیوه‌های فهم و تبیین و راه‌های تزئین کلام به وسیله چیزهایی

که در بردارنده وجوه تحسین کلام هستند می‌باشد» (شیرازی، ۷۱۰: برگ ۱۰

همچنین ر.ک: برگ ۱۴).

از شارحان دیگری که تفسیری همچند گزارش ابن مالک به دست می‌دهد، ابن

نحویه (ف ۷۱۸) است. وی در تلخیصی که بر کتاب ابن مالک دارد، همان تفسیر او را

بدون کم و کاست می‌پذیرد. سخن او درباره ماهیت و جایگاه علم بدیع چنین است:

«و این علم عبارت است از شناخت توابع فصاحت یعنی به وسیله لفظِ برگزیده، معنی را به روشنی ادا کنیم. بدیع به دو نوع لفظی و معنوی تقسیم می‌شود. نوع معنوی عبارت است از زدودن دشواری و تعقید از معنی و نوع لفظی این است که واژگان برگزیده، عربی اصیل و غیر مبتذل باشند و تنافر حروف نداشته باشند و این علم از متمامات بلاغت است و به کلام، حسن می‌بخشد و صورت‌های گوناگونی دارد...» (حموی، ۱۴۳۳: ۹۲).

مشاهده می‌کنیم که او نیز از صفت «توابع» بهره برده است و اساساً به جای تعریف صنایع بدیعی، به تعریف فصاحت لفظی و معنوی پرداخته است. ابن نحویه نیز همچون ابن مالک، تصویر روشنی از جایگاه این صنایع ندارد. شارح سومی که باید از او نام برد، محمد بن عبدالرحمان مراکشی (ف ۸۰۷) است. او دو کتاب در باب بلاغت دارد که نخستین آن، تلخیصی از کتاب «المصباح فی المعانی و البیان و البدیع» ابن مالک است. این تلخیص به شعر سروده شده است (أرجوزة) و چنین عنوانی دارد: ترجیز المصباح. مراکشی بر همین تلخیص، شرحی با عنوان تعلیق علی ترجیز المصباح به نگارش درآورده است. مراکشی در عناوین بخش سوم کتاب اساساً سخنی از «بدیع» نمی‌آورد و از همان ابتدا با «فصاحت لفظی» آغاز می‌کند (مراکشی، ۱۴۲۶: ۲۵۲). بنابراین وی نیز همچون ابن مالک، همه صنایع بدیعی را به فصاحت لفظی و معنوی تقلیل می‌دهد.

طرفداران پیوند بدیع با فصاحت و بلاغت

در بخش پیش از سه شارحی یاد شد که بدیع را تابع فصاحت فرض می‌کردند. در این بخش از دو تن از مفسران مشهور سخن خواهیم گفت که نخست با قاطعیت از جایگاه محسنات کلام سخن می‌گویند و دوم آنکه آنها را قسمتی از فصاحت نمی‌دانند، بلکه بخشی از آن را متعلق به بلاغت و بخش دیگر را متعلق به فصاحت فرض می‌کنند. نخستین مفسر مورد نظر، محمود کرمانی (ف ۷۸۶) است. وی در کتاب «تحقیق الفوائد» که شرحی است بر رساله استاد خود، عضدالدین ایجی با عنوان «فوائد الغیاثیه»، بر

بخشی از سخن ایجی نکته‌ای را بیان می‌کند که با بحث ما در ارتباط است. نخست به متن مصنف یعنی عضالدین ایجی اشاره می‌کنیم و سپس شرح کرمانی را می‌آوریم: «و بالحرى أن نذيلهما شيئاً من علم البديع و هو قسمان معنوى و لفظى» (ایجی، ۱۴۱۲: ۱۶۴).

کرمانی در شرح این قسمت می‌نویسد:

«و (بالحرى) صفت است... أن نُذَيِّلَهُمَا؛ یعنی دو علم را به چیزی از علم بدیع؛ زیرا از متممات بلاغت و محسنات کلام است... و بر دو نوع می‌باشد: معنوی که وظیفه بلاغت است و لفظی که وظیفه فصاحت» (کرمانی، ۱۴۲۵: ۷۹۲).

کرمانی معتقد است که بررسی بدیع معنوی، وظیفه بلاغت و بدیع لفظی، وظیفه فصاحت است. اکنون این پرسش به میان می‌آید که چگونه تمهیدی چون «مراعات نظیر» می‌تواند با بلاغت - که طبیعتاً در نظر کرمانی چیزی نیست جز معانی و بیان - بررسی شود. البته می‌توان تا حدودی این امکان را در نظر گرفت که بدیع لفظی در زمره فصاحت جای گیرد، زیرا مسئله مرکزی در هر دو مبحث، تأکید بر حسن انتخاب واژه است.

شارحان دیگری که اعتقادی همچون کرمانی دارند عبارتند از: ابوالحسن علی اردبیلی تبریزی، شرف‌الدین طیبی و علی بن عیسی بن ابی الفتح الإربلی^(۴). اردبیلی تبریزی در شرح خود، توضیحی درباره اتخاذ رویکردش نمی‌دهد. او فقط می‌نویسد: «باب سوم در ثمرات و محسنات فصاحت و بلاغت که چیزی نیست جز علم بدیع. مشهورترین این فواید، دو نوع است...» (اردبیلی تبریزی، ۷۴۶: برگ ۱۰۵). طیبی نیز در تعریف علم بدیع می‌نویسد:

«شناخت وجوه تحسین کلام است. تحسین یا به معنی باز می‌گردد یا به لفظ یا هر دو. بحث از نوع دوم، وظیفه فصاحت است و از اول و سوم، وظیفه بلاغت» (طیبی، ۱۳۹۷: ۱۵۸).

آشکار است که دیدگاه وی نیز درست همچون دیدگاه کرمانی است. وی توضیح بیشتری در این باره نمی‌دهد. علی بن عیسی که رساله طیبی را شرح کرده است، در کتاب خود با عنوان «حدائق البیان فی شرح کتاب التبیان»، در شرح این عبارت چنین می‌نویسد:

«در خصوص اینکه بررسی اول و سوم وظیفه بلاغت است» باید گفت:
اما اول [یعنی معنی] که واضح است، زیرا صاحب علم معانی نخست
معنی را قصد می‌کند و لفظ را تابع آن قرار می‌دهد، در حالی که در حوزه
فصاحت قضیه برعکس است. درباره سوم [لفظ و معنی] هم باید گفت
که در آن شاهد تغلیب معنی بر لفظ هستیم» (اربلی، ۱۴۱۰: ۱۱۱۶).

در واقع از دید عیسی، بدیع معنوی مانند اموری چون التفات در دایره علم معانی
جای می‌گیرد. پس می‌توان نتیجه گرفت که او نیز همچون کرمانی بر این باور است که
بخشی از علم بدیع متعلق به بلاغت (علم معانی) و بخشی دیگر یعنی بدیع لفظی متعلق
به حوزه فصاحت است.

علم بدیع جزئی از بلاغت (معانی و بیان)

در میان شرح‌های قرن هفتم و هشتم، دیدگاهی به چشم می‌خورد که فن بدیع را
متعلق به علم معانی و بیان می‌داند. عمادالدین کاشی در شرحی که بر مفتاح العلوم به
نگارش درآورده، متوجه پرسش برانگیز بودن این موضوع شده است که جایگاه علم بدیع
از نظر سکاکی در کجاست. از همین رو پیش از شرح عبارتی از سکاکی که در بردارنده
همین موضوع است، ابتدا مقدمه‌ای می‌آورد. نخست عبارت سکاکی را می‌آوریم:

«وإذ قد تقرر أن البلاغة بمرجعيتها، وأن الفصاحة بنوعيتها مما يكسو

الكلام حلة التزيين ويرقيه أعلى درجات التحسين، فهنا وجوه مخصوصة

كثيراً ما يصار إليها لقصد تحسين الكلام، فلا علينا أن نشير على الأعراف

منها، وهي قسمان: قسم يرجع على المعنى وقسم يرجع على اللفظ»

(سکاکی، ۱۴۲۰: ۴۲۳).

«و هرآینه بیان شد که بلاغت با این دو مرجعش و فصاحت با دو نوعش یعنی
فصاحت کلمه و فصاحت کلام از عوامل زیبایی و تزئین کلام‌اند و آن را به بالاترین
درجه‌های تحسین می‌رساند. در اینجا وجوه خاصی وجود دارد که موجب تحسین کلام
می‌شود و بر ماست که به معروف‌ترین آنها اشاره کنیم. برخی از این وجوه، لفظی‌اند و

برخی دیگر معنوی».

کاشی معتقد است که مصنف یعنی سکاکی، علم بدیع را در زمره علم معانی می‌داند (کاشی، ق ۸: برگ ۲۰۶). به سبب اهمیت مقدمه کاشی ناگزیر از ذکر خلاصه‌ای از آن هستیم. وی می‌نویسد که دانا به علم معانی و بیان، عوارض ترکیبات را از سه جهت مورد توجه قرار می‌دهد:

- نخست از آن جهت که در هر زمانی از آنها معنایی مفید به دست آید.
- دوم از حیث کیفیت دلالتش بر معانی قابل فهم از آنها از لحاظ ظهور و خفا.
- سوم از جهت اینکه برای تحسین و تزیین کلام می‌باشند و منظور سکاکی از بخش سوم (الثالث) همین قسم است که بر دو بخش می‌باشد: آنچه به لفظ بماهو لفظ تعلق دارد و آنچه به لفظ از حیث معنی.

کاشی سپس به تقسیم‌بندی‌های خود ادامه می‌دهد و محسنات لفظی را به دو بخش تقسیم می‌کند:

۱. بخشی که به لفظ مفرد از حیث مفرد بودنش می‌پردازد، مانند اینکه حروف یک کلمه غیر متنافر باشد یا اینکه واژه بر اساس قوانین تصریف باشد.
۲. بخشی که به لفظ از حیث ترکیبش با دیگر الفاظ می‌پردازد، مانند اینکه ترکیب‌ها باید بر اساس قوانین نحوی باشد و...

عمادالدین کاشی، محسنات معنوی را هم به دو بخش تقسیم می‌کند:

۱. بخشی که متعلق به آن است از حیث مفرد بودنش، مانند اینکه لفظ به کار رفته غرابت استعمال نداشته باشد.
۲. بخشی که متعلق به آن است از جهت ترکیب با غیر خودش، مانند اینکه لفظی متضاد با دیگری یا متناسب با آن یا برای تفصیل آن بیاید.

کاشی معتقد است که «جمیع مطالب بالا در حوزه وظایف دانا به علم معانی و بیان قرار می‌گیرد» (کاشی، ق ۸: برگ ۲۰۷). پس از ذکر این مقدمه به عبارت سکاکی یعنی «و اذ تقرر...» می‌پردازد و سپس به شرح صنایع لفظی و معنوی. به خوبی می‌توان مشاهده کرد که عماد کاشی در این تفسیر می‌کوشد تا «فصاحت» را با علم معانی و بیان پیوند دهد^(۵). او پس از آن، «بدیع» را در سلک دو علم اخیر درمی‌آورد. این همان تفاوتی است

که میان دیدگاه کاشی و دیدگاه کسانی که بدیع را صرفاً جزئی از فصاحت می‌دانند وجود دارد.

تعلق نداشتن بدیع به فصاحت و بلاغت

آخرین دیدگاهی که در میان شرح‌های موجود به چشم می‌خورد این است که فن بدیع مستقل بوده، به هیچ‌کدام از علم‌های معانی و بیان و یا مقوله فصاحت تعلق ندارد. سرچشمه این تفسیر را باید در کتاب «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی دانست. او در معنای عبارت پیش‌گفته سکاکی یعنی «و اذ تقرر...» و در مقدمه «فن بدیع» کتاب خود می‌نویسد:

«علمی که سبب شناخت صورت‌های تحسین سخن می‌شود، البته

پس از رعایت مطابقت حال و روشنی دلالت و بر دو نوع است: معنوی و

لفظی» (تفتازانی، ۱۳۰۸: ۴۱۶-۴۱۷).

نیک پیداست که قزوینی از عبارت سکاکی چنین دریافته است که تمهیدات بدیعی، اموری مخصوص هستند که نمی‌توانند با معانی و بیان جمع شوند. پس از قزوینی، دو شارح بزرگ تاریخ بلاغت یعنی بهاء‌الدین سبکی و سعدالدین تفتازانی در شرح‌هایی که بر تلخیص المفتاح به نگارش درآوردند، از این دیدگاه پشتیبانی کردند. به‌ویژه باید از سبکی یاد کرد که آن را مدلل به دلایلی چند می‌سازد. یکی از ویژگی‌های اساسی سبکی در شرح خود بر تلخیص المفتاح، بهره‌گرفتن از نگرش انتقادی نسبت به موضوعاتی است که چه از سوی قزوینی و چه از سوی شارحان دیگر مطرح می‌شود. او آنقدر بر خود قزوینی انتقاد وارد می‌کند که خواننده پس از مطالعه آنها به تردید می‌افتد که آیا کتاب قزوینی به راستی شرحی قابل اعتماد است یا خیر. این نوع نگاه را در کمتر شرحی می‌توان یافت. در راستای همین نگرش است که سبکی به مسئله تعلق یا عدم تعلق بدیع به علم معانی و بیان می‌پردازد. وی در آغاز فن سوم کتاب خود در توضیح این بخش از سخن قزوینی که می‌گوید: «بعد از رعایت تطبیقش» معتقد است که دو معنی می‌توان برای آن در نظر گرفت:

«۱- ممکن است چنین اراده شده باشد که علم بدیع، جزئی از دو علم

دیگر است.

۲- علم معانی و بیان صرفاً به مثابه مقدمه‌ای بر علم بدیع هستند» (سبکی، ۱۴۲۳، ج ۲: ۲۲۴).

او می‌نویسد که هر آینه بر این امر پافشاری کرده‌اند که مراد قزوینی از این عبارت، معنای شماره نخست است. البته او نامی از هیچ‌کس نمی‌آورد. سپس به ابراز نظر خود درباره تفسیر این عبارت قزوینی می‌پردازد. وی با آوردن دو دلیل، تفسیر شماره اول را مردود می‌شمارد. دلیل نخست، محملی معناشناسانه دارد؛ این جمله را در نظر بگیرید: «عرفت زیداً بعد معرفتی لعمرو». در این جمله، شناخت زید موقوف شده است به یک مقدمه که عبارت است از شناخت عمرو. بنابراین معنای این جمله چنین نخواهد بود: زید را پس از شناخت زید و عمرو شناختم. درباره عبارت قزوینی هم مسئله از همین قرار است. بدین معنی که وقتی می‌نویسد: «بعد از رعایت تطبیقش»، منظورش این است که شناخت صنایع بدیعی پس از شناخت دو علم دیگر دست می‌دهد و ارزشمند محسوب می‌گردد. دلیل دومی که سبکی برای رد تفسیر شماره نخست به دست می‌دهد این است که هنگام نظر کردن به سه مقوله ذیل:

۱. تطبیق کلام بر مقتضای حال

۲. ایراد کلام به شیوه‌های مختلف

۳. وجوه تحسین کلام

درمی‌یابیم که هر کدام از آنها بدون دیگری یافت می‌شود؛ زیرا در نمونه‌هایی که برای علم بیان آورده می‌شود، اثری از موارد علم معانی نیست. همین‌طور در نمونه‌های علم معانی، اثری از مقوله‌های بیانی وجود ندارد و سرانجام در نمونه‌های بدیعی، چیزی از معانی و بیان یافته نمی‌شود. این مسئله حاکی از آن است که این سه فن نسبت به یکدیگر استقلال دارند و از همین رو تفسیر شماره نخست پذیرفتنی نیست (همان: ۲۲۴-۲۲۵).

شارح دیگری که با توجه به سخن قزوینی، تفسیری همچند سبکی به دست می‌دهد، سعدالدین تفتازانی است. وی در کتاب «مطول» و در آغاز بخش «بدیع» بر این راه می‌رود که محسنات کلامی، زمانی حسن محسوب می‌شوند که سخن مورد نظر مطابق با اقتضای حال و دارای دلالتی روشن باشد. در غیر این صورت استفاده از آنها مانند این خواهد بود که گردن‌بند عقیقی را بر گردن خوکی بیندازیم (تفتازانی، ۱۳۰۸: ۴۱۷). پس از بیان این موضوع می‌کوشد تا توضیح بیشتری درباره استقلال این فن عرضه

کند. تفتازانی به مخاطب یادآوری می‌کند که منظور از «وجوه تحسین»، مفهوم عامی نیست که همه مستحسناتی را که متعلق به معانی و بیان نیز می‌شود در برگیرد؛ زیرا قزوینی با آوردن قید «بعد» در تعریف خود از علم بدیع، تمام مستحسنات را که متعلق به معانی و بیان و لغت و صرف و نحو است، از مفهوم «وجوه تحسین» خارج کرده است تا بدین ترتیب به مفهوم تازه‌ای از آن دست یابد که چیزی نیست جز همان علم بدیع (تفتازانی، ۱۳۰۸: ۴۱۸). جالب توجه آنکه تفتازانی، موردی چون «خالی بودن از تنافر» را هم جزئی از «بدیع» محسوب نمی‌کند و این مسئله برخلاف رأی دیدگاهی است که بدیع را تابع فصاحت می‌دانست. بدین ترتیب نزد تفتازانی، علم بدیع به حداکثر استقلال خود دست می‌یابد؛ زیرا هم از قید معانی و بیان آزاد می‌شود و هم از بند فصاحت^(۶).

آخرین شارحی که در این بخش از او نام برده خواهد شد، برهان‌الدین حیدر بن محمد خوافی است. او شرحی به نام «الافصاح علی شرح الایضاح» دارد که بر کتاب خطیب قزوینی نوشته است. وی که شاگرد تفتازانی بوده است، به تبعیت از او «بدیع» را جدای از دو علم دیگر در نظر می‌گیرد و تقریباً همان سخنانی را که تفتازانی در کتاب «مطول» نوشته است، دوباره تکرار می‌کند (خوافی، ز ق ۸: برگ ۱۹۶ و ۲۶۷-۲۶۸)^(۷).

عبارت سکاکی؛ خاستگاه رویکردهای چهارگانه به بدیع

چهار دیدگاهی که درباره جایگاه علم بدیع مطرح شد، جملگی برگرفته از بخش‌هایی از سخنان سکاکی است. از همین‌رو ضرورت دارد تا به اصل سخن وی مراجعه کرده، میزان انطباق یا انحراف تفسیرها را مشخص کنیم. سکاکی در آخرین سطرهای بخش «علم البیان» به تعریف فصاحت می‌پردازد و از آن در تحلیل آیه معروف قرآن یعنی «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» بهره می‌گیرد (سکاکی، ۶۲۶: ۴۱۶). تعریف او از فصاحت، هیچ تفاوتی با سخن پیشینیان ندارد. تا اینجا مشکل چندان وجود ندارد. اما عبارتی که سکاکی اندکی پس از این تحلیل وارد می‌کند، مبنای تفسیرهای بالا می‌گردد. آن قطعه از این قرار است:

«وإذ قد تقرر أن البلاغة بمرجعيتها، وأن الفصاحة بنوعيتها مما يكسو الكلام حلة التزيين و يرقيه أعلى درجات التحسين، فههنا وجوه مخصوصة كثيراً ما يصار إليها لقصد تحسين الكلام، فلا علينا أن نشير على الأعراف منها، وهي قسمان: قسم يرجع على المعنى وقسم يرجع على اللفظ» (سكاكي، ۶۲۶: ۴۲۳).

ترجمه و تفسیر هر یک از شارحان را تا آنجا که قابل استنباط باشد، از متن کتاب‌هایشان می‌آوریم، تا بدین ترتیب تفاوت‌ها و تشابهات آشکار شود. ابن مالک به عنوان یکی از قدیم‌ترین شارحان مفتاح چنین می‌نویسد:

«و قد ظهر من هذا أن لابد فيه تكميل الفصاحة من إبانة المعنى بلفظ المختار و هي من متممات البلاغة و مما يكسو الكلام حلة التزيين و يرقيه اعلى درجات التحسين و يتفرع منها وجوه كثيرة يصار إليها في باب تحسين الكلام» (ابن مالک، ۶۸۶: ۱۶۱).

با اندکی دقت در جمله‌های بالا به جمله‌ای برمی‌خوریم که در عبارت سکاکی نیز آمده بود: «مما يكسو الكلام حلة التزيين و يرقيه اعلى درجات التحسين». در مجموع به نظر می‌رسد که ابن مالک عبارت سکاکی را برای خود بدین گونه ترجمه کرده است: «و چون مشخص شد که بلاغت دو مرجع دارد و فصاحت دو نوع، حال به آن چیزی [از فصاحت] می‌پردازیم که بر تن کلام لباس مزین می‌پوشاند و آن را به بلندترین درجات حسن می‌رساند. بنابراین در اینجا تمهیدات مشخص فراوانی وجود دارد که برای تحسین کلام به کار می‌رود...».

نکتهٔ مهم در این ترجمه آن است که ابن مالک «مما» را فقط به «الفصاحة» ربط می‌دهد، نه به «البلاغة و الفصاحة» و سپس نتیجه می‌گیرد که تمامی تمهیداتی که به عنوان مستحسنان کلام آورده می‌شود، در اصل بخشی از فصاحت است. اما ترجمه عماد کاشی به عنوان کسی که معتقد است بدیع جزئی از معانی و بیان

است؛ او بر این باور است که «(با) در «بمرجعیها» به معنی «مع» است. «مما یکسوا» خبر «إن» در «إن البلاغة» و «ههنا وجوه» جواب «اذ تقرر» و «یصار الیها» به معنی «یرجع الیها» و «فلا علینا» به معنی «لا بأس علینا» می‌باشد» (کاشی، زنده در ق ۸: ۲۰۶). کاشی پس از آوردن مقدمه‌ای که پیشتر بدان اشاره شد، دوباره به عبارت سکاکی باز می‌گردد و تقریباً همان عبارت را به عنوان ترجمه عیناً نقل می‌کند. بنابراین با اتکا به قرائنی که به دست می‌دهد، می‌توان به این نتیجه رسید که وی ترجمه درستی از سخن سکاکی به دست داده است. سرانجام به واپسین تفسیر که متعلق به خطیب قزوینی است می‌رسیم. وی در تعریف علم بدیع می‌نویسد:

«علم يُعرف به وجوه تحسین الکلام بعد الرعاية مطابقة الحال و وضوح

الدلالة و هی ضربان معنوی و لفظی» (تفتازانی، ۱۳۰۸: ۴۱۶-۴۱۷).

او در الایضاح نیز تقریباً همین تعریف را می‌آورد (خطیب قزوینی، ۷۳۹: ۲۳۸). آنچه از تفسیر وی برمی‌آید این است که وی بی‌تردید آن «وجوه مخصوص» را زمانی ارزشمند دانسته است که کار ارزیابی کلام از لحاظ دو علم معانی و بیان به اتمام رسیده باشد. اگر شرح تفتازانی و سبکی را از تعریف قزوینی بپذیریم، این نکته را هم می‌توان افزود که او به استقلال این وجوه از دو علم معانی و بیان به نزد سکاکی اعتقاد داشته است و این همان تفاوت عمده‌ای است که در تفسیر این گروه با دو ترجمه پیشین وجود دارد. توصیف دیدگاه‌های موجود به پایان رسید. اکنون می‌توان برای داوری درباره میزان درستی آنها به اصل سخن سکاکی بازگشت و ترجمه‌ای از آن به دست داد. همان‌طور که در متن مفتاح قابل مشاهده است، سکاکی پس از پایان یافتن مباحثش درباره دو علم معانی و بیان (بلاغت) و ذکر انواع فصاحت و به کار بردن جمیع آنها در آیه‌ای از قرآن، می‌کوشد تا به صنایعی بپردازد که هرچند در حسن بخشیدن به کلام با تمهیدات معانی و بیانی مشترکند، از جهتی نیز با آنها تفاوت دارند. این مسئله از عبارت سکاکی برمی‌آید، زیرا وی واژه «تحسین» را یک‌بار برای بلاغت و فصاحت و یک‌بار برای تمهیدات بدیعی به کار می‌برد. ولی سکاکی با به کار بردن صفت «مخصوصة» برای این دسته اخیر، در عین حال آنها را از معانی و بیان جدا می‌دارد. بنابراین برای توضیح و تفسیر

این قطعه باید به سه نکته مهم توجه کرد:

۱. تمامی مسائلی که در بخش سوم کتاب مفتاح العلوم بحث شده، برای آرایش کلام به کار می‌رود.
۲. وجوه مخصوصی وجود دارد که پس از بحث بلاغت و فصاحت به آنها اشاره می‌شود.
۳. این وجوه به دلیل داشتن صفت «مخصوص» از فصاحت و بلاغت جدا هستند.

پس عبارت سکاکی را باید بدین‌گونه ترجمه کرد:

«و هر آینه بیان شد که بلاغت با این دو مرجعش و فصاحت با دو نوعش یعنی فصاحت کلمه و فصاحت کلام از عوامل زیبایی و تزیین کلام هستند و آن را به بالاترین درجه‌های تحسین می‌رساند. در اینجا وجوه خاصی وجود دارد که موجب تحسین کلام می‌شود و بر ماست که به معروف‌ترین آنها اشاره کنیم. این وجوه، برخی لفظی‌اند و برخی دیگر معنوی.»

با توجه به مطالبی که در این بخش آمد، اکنون می‌توان درباره تفسیرهای شارحان داوری کرد. نخست باید گفت که ابن مالک و شارحان او، بیان درستی از عبارت سکاکی ارائه نکرده‌اند؛ زیرا «مما» خبر «فصاحت و بلاغت» هر دو است، نه فقط «فصاحت» و دوم آنکه «وجوه مخصوصه» از بلاغت و فصاحت جدا هستند. گزارش کاشی هرچند در ظاهر درست است، آن مقدمه‌ای که از پیش خود افزوده است و در این مقاله بدان اشاره شد، موجب برداشت اشتباه او از عبارت سکاکی شده است. وی محسنات کلام را از دید سکاکی متعلق به علم معانی می‌داند، حال آنکه چنین چیزی به‌هیچ‌روی از آن قابل برداشت نیست. تنها روایت و برداشت درست مربوط به قزوینی و شارحان او است که هر سه نکته بالا را در آن رعایت کرده‌اند.

تا بدین جای به یکی از عواملی که سبب شده بود تا بسیاری از شارحان مفتاح تصور کنند که سکاکی صنایع بدیعی را جزئی از علم معانی و بیان یا فصاحت دانسته است، اشاره شد. تعبیر اشتباه این شارحان از سخن سکاکی، زمینه چنین مسئله‌ای را فراهم آورد. با وجود این هنوز هم می‌توان به کندوکاو بیشتر دربارهٔ علت یا علت‌های این نوع

تفسیر ادامه داد تا عمق مسئله بیشتر آشکار شود. برای رسیدن به چنین مقصودی ناگزیر از بازگشت به قرن پنجم و شخص جرجانی و نگرش او نسبت به صنایع بدیعی هستیم.

تأثیرات جرجانی و جریان بدیع‌نویسی بر شکل‌گیری رویکردها

می‌دانیم که عبدالقاهر جرجانی هم درباره بیان و هم معانی، کتاب‌هایی به نگارش درآورد. لیکن از او رساله‌ای در علم بدیع یا حتی فهرستی از آنها در دو کتابش به چشم نمی‌خورد. البته باید به این اشاره حاجی خلیفه درباره یکی از کتاب‌های او عنایت به خرج داد. حاجی خلیفه «درباره کتابی از جرجانی به ما خبر می‌دهد با این عنوان: فی المعانی و البیان و البدیع و القوافی (کشف الظنون: ۶۰۶/۵)» (به نقل از خطیب قزوینی، ۷۳۹: مقدمه). به قول ابراهیم شمس‌الدین، کتاب اخیر به دست ما نرسیده است. از همین رو نمی‌تواند در تحلیلی که در اینجا عرضه می‌شود، جایگاهی داشته باشد. پژوهشگران معاصر به این موضوع پرداخته‌اند که چرا جرجانی چندان به مسائل بدیع نپرداخته است. مراغی برای این پرسش، پاسخ قانع‌کننده‌ای ارائه داده است. وی معتقد است که این بی‌توجهی ناشی از ناتوانی او در این کار نبوده است، بلکه جرجانی تنها به آن مواردی از بدیعیات توجه نشان می‌دهد که خادم بیان و معانی باشد و بتواند به نظریه نظم او یاری رساند (مراغی، ۱۴۱۱: ۲۴). در واقع او جدّیتی در طرح مستقل محسنات کلام از خود نشان نداد، چون در غیر این صورت از طرح بایسته نظریه نظم و استقلال علم بیان بازمی‌ماند. اهمیت این بی‌توجهی جرجانی آنگاه درک می‌شود که به یاد آوریم ارائه فهرستی از صنایع بدیعی در بسیاری از کتاب‌های بلاغیان پیش از جرجانی و هم‌عصر او و حتی پس از او امری معمول بود. حتی کسانی چون قدامه بن جعفر که در مکتب کلامی بلاغت جای می‌گیرند نیز از این تمهیدات یاد کرده‌اند.

پیروان جرجانی از شیوه او در خودداری از ذکر محسنات کلام استقبال نکردند. مطرزی، سکاکی و شارحان مفتاح العلوم و نیز افرادی چون ابی عبدالله اندلسی و زملکانی^(۸)، بخشی از مباحث خود را به محسنات کلام اختصاص دادند. در این تحقیق، شخص مطرزی برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد. به اغلب احتمال پس از جرجانی، وی نخستین کسی از پیروان متکلم او است که بخش بدیع را به صورتی مستقل در دستگاه

بلاغی خود گنجانند (مطرزی، ۶۱۰: برگ ۱۲).

این حرکت را سکاکی نیز پی گرفت، لیکن نیک می‌دانست که طرح این مسئله می‌توانست برخلاف آرای جرجانی باشد. از طرفی در قرن ششم و هفتم - چنان که محققان اشاره کرده‌اند - با یک جریان پر قدرت از بدیع‌نویسی روبه‌رو هستیم که در زمان جرجانی خبری از آن نبود. بنابراین سکاکی از طرفی بر آن بود تا از آموزه‌های جرجانی تخطی نکند و از طرف دیگر نمی‌توانست در برابر این جریان مقاومت چندانی از خود نشان دهد. از همین‌رو کوشید تا راهی میانه برگزیند. او برای تأمین دیدگاه‌های جرجانی، «وجوه مخصوصه» را از معانی و بیان و حتی از فصاحت خارج و از دادن عنوانی مستقل چون «بدیع» یا «محسنات کلام» به آنها خودداری کرد. این در حالی بود که وی برای معانی و بیان در کتاب خود، عناوینی برگزیده بود که در برخی از نسخه‌های خطی آن قابل مشاهده است^(۹).

راه‌کار دیگری که برای نگاه‌داشت جانب نظریهٔ نظم انجام داد، ذکر شمار معدودی از این وجوه بود، به قسمی که تنها شاهد «۲۶ مورد از آنها هستیم» (مراغی، ۱۴۱۱: ۲۵). این در حالی است که فهرست بدیعیات در عصر سکاکی به حدود ۱۸۰ مورد رسیده بود (خوارزمی، ۶۴۳: برگ ۴). وی با اتخاذ این روش‌ها می‌کوشید تا جانب هر دو طریق را نگاه دارد.

حال با طرح این مقدمه می‌توان به سراغ دیدگاه‌های گوناگونی که درباره جایگاه این محسنات در نزد شارحان مفتاح به وجود آمده بود رفت و تحلیلی برای آنها فراهم کرد. سکاکی تلاش کرد تا آنجا که ممکن است، از مستقل شدن بخشی به نام «بدیع» در مکتب کلامی بلاغت جلوگیری کند. اما هرچه به جلوتر می‌آییم، رفته‌رفته این مقاومت کمتر و کمتر می‌شد. حدود نیم قرن بعد، ابن مالک همچنان می‌کوشید تا از این استقلال جلوگیری کند، لیکن نیروی جریان بدیع‌نویسی به جایی رسیده بود که وی ناگزیر از آن شد تا در کتاب «المصباح فی علوم المعانی و البیان و البدیع»، بخشی به همین عنوان را در کنار عناوین معانی و بیان بیاورد. راهی که به نظر او می‌رسید تا همچنان به مقاومت ادامه دهد این بود که وی نیز همچون سکاکی، آنها را از بلاغت (معانی و بیان) خارج کند. البته او برخلاف سکاکی آنها را به فصاحت - که به هر حال ربط چندانی به بلاغت نداشت - پیوند داد. او همچنین مجبور شد تا شمار بیشتری از

این محسنات را در شرح خود ذکر کند. همین مقاومت در کار قزوینی و شارحانش نیز مشاهده می‌شود؛ زیرا آنها نیز از پیوند دادن این محسنات با بلاغت خودداری کردند، هرچند از طرفی دیگر ناگزیر از پذیرش آنها به عنوان فنی مستقل گشتند^(۱۰).

جایگاه علم بدیع نزد برخی از پژوهشگران معاصر

در بخش پیشینه تحقیق به چند تن از محققان معاصر بلاغت اشاره شد که به اظهارنظر درباره جایگاه علم بدیع در نزد سکاکی پرداخته بودند. یکی از این افراد، شوقی ضیف و دیگری ابراهیم الزید بود. با بررسی سخنان آنها تا آنجا که امکان داشته باشد، به چرایی اتخاذ چنین موضعی از جانب آنها پرداخته خواهد شد.

شوقی ضیف در کتاب «تاریخ و تطور علوم بلاغت» از این نکته سخن به میان می‌آورد که فصاحت از اموری است که جامه تزئین و تحسین بر کلام می‌پوشاند. ضیف معتقد است که ظاهراً سکاکی این محسنات را از مباحث فصاحت می‌شمارد و آنها را در مباحث بلاغت و مباحث اعجاز قرآن که مرتبط بدان است داخل نمی‌داند. برای آنکه روشن شود که چرا ضیف مباحث بدیعی را از نگاه سکاکی در زمره فصاحت دانسته است، ناگزیر از آن هستیم که ترجمه او از عبارت سکاکی یعنی «و اذ تقرر...» را بازسازی کنیم.

از سخن ضیف چنان برمی‌آید که وی جمله «مما یکسو ایکسو الکلام حلة التزیین ویرقیه اعلی درجات التحسین» را تنها به «فصاحت» مربوط دانسته نه «فصاحت و بلاغت». از همین‌رو به این نتیجه رسیده است که از نظر سکاکی، این محسنات متعلق به مقوله فصاحت هستند. پیشتر توضیح داده شد که چنین تفسیری از عبارت سکاکی اشتباه است؛ زیرا در جمله نخست عبارت سکاکی، «فصاحت» معطوف به «بلاغت» است و هر آنچه به آن متعلق باشد، طبیعتاً به بلاغت نیز مربوط خواهد بود. شاید او تحت تأثیر ابن مالک و شارحان او به چنین استنباطی از سخن سکاکی رسیده است؛ زیرا چنان که قبلاً مشاهده شد، صاحب کتاب المصباح فی علوم المعانی و البیان و البدیع نیز بر همین راه و روش رفته بود.

محقق معاصر دیگر، ابراهیم الزید، مصحح کتاب ضوء المصباح در پاورقی یکی از

صفحات به این نکته اشاره می‌کند که نخستین کسی که از ارتباط میان بدیع و فصاحت به صورتی گذرا سخن به میان آورد، سکاکی بود. او دلیلی برای این سخن خود به دست نمی‌دهد. از همین‌رو نمی‌توان دانست که چرا به چنین نتیجه‌ای رسیده است. بنابراین امکان بازسازی ترجمهٔ او نیز منتفی خواهد بود.

غرض از آوردن این بخش آن بود که نشان داده شود که درباره جایگاه علم بدیع در نظر سکاکی نه تنها در گذشته، بلکه حتی امروز هم در میان شارحان و محققان اتفاق نظر کاملی وجود ندارد. جای آن است که این پرسش مطرح شود که تفسیر غالب، از جایگاه علم بدیع در میان خود محققان امروز چیست و با کدام یک از طبقات تفسیری چهارگانه‌ای که در این مقاله ذکر شد، مناسبت دارد.

پیشتر گفته شد که تفسیر طبقه چهارم مفسران که عبارت بود از بی‌ارتباطی علم بدیع با سایر بخش‌های بلاغت، بیش از دیگر تفسیرها در میان معاصران ما مشهور شده است. یکی از دلایلی که می‌توان برای این برداشت غالب ذکر کرد، سلطهٔ همه‌جانبه قرائت قزوینی و تفتازانی از کتاب مفتاح العلوم و به طور کلی از بلاغت در حوزه‌های علمیه و دیگر مراکز تدریس است. می‌دانیم که دست‌کم در مدارس علمیه ایران، کتاب مطول قرن‌هاست که سلطه خود را حفظ کرده است. حتی تأثیر این کتاب را در کتاب جدیدی مانند «نگاهی تازه به بدیع» اثر شمیسا (۱۳۶۸) نیز شاهد هستیم.

در پایان این جستار، فهرست‌هایی از شرح‌هایی که بر کتاب‌های قزوینی و تفتازانی به نگارش درآمده است، ارائه خواهد شد تا وسعت تأثیر آنها بهتر درک شود. غلبه دیدگاه شارحانی چون قزوینی، تفتازانی و خوافی دلایلی داشته است. به نظر می‌رسد یکی از آنها این است که برداشت این گروه از عبارت نقل‌شده در مفتاح العلوم، نسبت به شارحان طبقات دیگر به مقصود سکاکی نزدیک‌تر است. این ویژگی مهم از چشم محققان امروز دور نمانده است.

نتیجه‌گیری

جداشدن «بدیع» از تنه اصلی بلاغت، حرکتی بود که از حدود قرن پنجم به صورت جدی آغاز شده بود، اما دست‌کم سه یا چهار قرن طول کشید تا این جدایی تثبیت شود.

دیدگاه‌های مختلفی که درباره نسبت این علم با دیگر بخش‌های بلاغت در قرن هفتم و هشتم وجود داشته است، نشان‌دهنده این مطلب است که نمی‌توان مانند برخی از مورخان معاصر، استقلال این شاخه از بلاغت را به یک یا دو فرد خاص و در یک زمان مشخص نسبت داد. در این مقاله کوشش شد تا نشان داده شود که حتی پس از سکاکی، هنوز اتفاق نظری برای مستقل دانستن فن بدیع وجود نداشت. برخی از شارحان مفتاح العلوم، صنایع بدیعی را بخشی از فصاحت می‌دانستند. برخی آنها را بخشی از معانی و بیان می‌دانسته‌اند و برخی هم آن صنایع را جزئی از فصاحت و بلاغت. به نظر نویسندگان، یکی از دلایل مهم این گوناگونی آرای شارحان، ترجمه‌های متفاوتی است که شارحان سکاکی از یک عبارت مهم در کتاب وی انجام دادند. آن عبارت از این قرار است:

«و هرآینه بیان شد که بلاغت با این دو مرجعش و فصاحت با دو نوعش یعنی فصاحت کلمه و فصاحت کلام از عوامل زیبایی و تزئین کلام‌اند و آن را به بالاترین درجه‌های تحسین می‌رساند. در اینجا وجوه خاصی وجود دارد که موجب تحسین کلام می‌شود و بر ماست که به معروف‌ترین آنها اشاره کنیم. برخی از این وجوه، لفظی‌اند و برخی دیگر معنوی» که در بخش‌های پیشین مقاله از آن سخن گفته شد.

همین گوناگونی آرای شارحان به ما می‌گوید که استقلال فن بدیع، امری تدریجی بوده است. علم «بدیع» به دست سکاکی یا ابن مالک مستقل نشد، بلکه این رخداد طی فرآیندی طولانی و به دست افراد فراوان و حداقل صد سال پس از ابن مالک به وقوع پیوست. نویسندگان همچنین سر آن داشتند تا دریافته‌های گوناگونی را نشان دهند که از چپستی علم بدیع در قرن هفتم و هشتم وجود داشته است. اهمیت این موضوع در آن است که با توجه به سلطه کتاب‌های درسی امروز، ممکن است این پندار به وجود بیاید که از آغاز همان برداشت قزوینی و تفتازانی وجود داشته و دیدگاه رقیبی در کار نبوده است.

پی‌نوشت

۱- برخی از گذشتگان و برخی از معاصران، اهل بلاغت را به دو گروه تقسیم کرده‌اند: گروه یا مکتب ادبی بلاغت و گروه یا مکتب کلامی بلاغت. از میان گذشتگان می‌توان به سیوطی

- شماره کرد (قمری، ۱۳۷۷: ۲۴۳) و از میان معاصران نیز به احمد مطلوب.
- ۲- یادآوری یک نکته در اینجا شایسته خواهد بود. نویسندگان در مقاله‌های دیگر با عنوان «بازنگری در تاریخ استقلال فن بدیع در بلاغت اسلامی» به تاریخ استقلال علم بدیع پرداخته‌اند که از اوایل قرن پنجم آغاز می‌شود و در قرن هفتم پایان می‌یابد. مقاله پیش رو در واقع ادامه آن مقاله است که در آن نشان داده شده است که حتی در قرن هفتم و هشتم، هنوز بحث بر سر استقلال یا وابستگی این علم بسیار جدی بوده است. تفاوتی که میان این دو مقاله وجود دارد در این است که صاحبان رأی در مقاله پیش رو، پیروان سکاکی هستند و در دوره تاریخی متفاوتی زندگی می‌کنند.
- ۳- نویسندگان، تلخیص‌ها را گونه‌ای شرح محسوب می‌کنند. ما در پیروی از اسمیت که معتقد است: «قزوینی اگرچه متواضعانه ادعای تلخیص اثر سکاکی را دارد، هدف‌ها و مقاصد گسترده مفتاح العلوم را نادیده می‌گیرد» (اسمیت، ۱۳۸۷: ۴۳)، بیشتر تلخیص‌ها را دارای نوعی دستکاری - هرچند اندک - و در نتیجه نوعی تفسیر می‌دانیم.
- ۴- شرح حال او در کتاب «معجم المؤلفین» آمده است: (کحالة، ۱۴۱۴، الجزء الثاني: ۴۸۴).
- ۵- همین‌جا شایسته است یادآوری شود که شمیسا در کتاب معانی درباره اینکه چرا قدما فصاحت را بخشی از علم معانی دانسته‌اند، می‌نویسد: «اما اینکه چرا فصاحت را هم جزء مباحث علم معانی مطرح کرده‌اند این است که کلام بلیغ بعد از کلام فصیح تحقق می‌یابد» (شمیسا، ۱۳۹۴: ۵۸-۵۹).
- ۶- تفتازانی در کتاب «مختصر المعانی»، بحث چندانی درباره نسبت بدیع با اقسام دیگر بلاغت نکرده است. تنها به همان سخن ابن مالک که هدف بلاغت دوری از وقوع خطا در کلام است و... اکتفا می‌کند (تفتازانی، ۷۴۲: ۵).
- ۷- برخی از شارحان به آوردن تعاریف مشهور برای علم بدیع بسنده کرده، خود را وارد بحث پیوند آن با مقوله‌های دیگر نکرده‌اند. برای نمونه خلخالی دقیقاً همان تعریف قزوینی را می‌آورد (خلخالی، ۷۴۵: ۶۳۸). طبیعتاً درباره این شرح‌ها، سخن چندانی نمی‌توان گفت.
- ۸- مصحح کتاب اندلسی یعنی «المعیار فی النقد الأشعار» به تأثیرپذیری وی از جرجانی اشاره کرده است (اندلسی، ز ۸: مقدمه). همچنین مطلوب مصحح کتاب «التبیین فی علم البیان المطلاع علی اعجاز القرآن» نیز به پیروی زملکانی از جرجانی اشاره می‌کند (ابن زملکانی، ۶۵۱: ۸).
- ۹- در نسخه دانشگاه پنسیلوانیا، بخش «علم معانی» با عنوان «الفصل الأول» (سکاکی، ۶۲۶: ۱۷۵) و «علم بیان» (همان: ۳۵۸) با خط قرمز نوشته شده است، در حالی که «محسنات

کلام» (سکاکی، ۶۲۶: ۴۵۰) فاقد هرگونه عنوانی است.

۱۰- در میان برخی از آرای شارحان سکاکی، خط پررنگی از تلفیق فصاحت با بدیع مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد افزون بر دلایلی که در این بخش برای رابطه بدیع با دیگر مقوله‌های بلاغت ارائه شد، می‌توان دلیل دیگری نیز دست‌کم درباره پیوند بدیع و فصاحت اقامه کرد. این دلیل را ابن زملکانی در مقدمه «الرکن الثالث» (ابن زملکانی، ۶۵۱: ۱۶۳) کتاب خویش می‌آورد که حائز اهمیت است. از همین‌رو شایسته است تا بدان پرداخته شود. وی عنوان این بخش را چنین گذاشته است: «فی معرفة أحوال ألفظ و أسماء أصنافه فی علم البدیع» (همان). از این عنوان آشکار است که وی بر آن است تا پیش از مسائل «بدیعی» به مسئله‌ای مقدماتی‌تر بپردازد. او به مخاطب خود می‌گوید که کلمات از حروفی تشکیل شده‌اند که انسان در تلفظ آنها، احساس سنگینی می‌کند، مثل حروف حلقی. همچنین میان حروف یک کلمه می‌تواند تلائم یا تنافر باشد. این سخنان چیزی نیست جز تعاریفی که قدما برای فصاحت لفظی بیان کرده‌اند. اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان این مقدمه را به صنایع بدیعی پیوند داد. ابن زملکانی با آوردن جمله‌ای به این کار دست می‌یازد: «و لا یخفی أن سهولة اللفظ و ملائمة المفردات تبعث علی حفظه و تکسوه رونقاً و جمالاً و هو قرینة المعنی و مساوقه فلذلک و جب علی الناظر فی هذا العلم أن یتقدم معرفته بما ذکرناه فی ترکیب الحروف و أن یعرف أصناف البدیع و و یعرف ما بینهما من التفاوت و ما اشتمل علیه کل صنف من الخصوصیة حتی یقرن کل شکل بشکله و أن یعرف بأسماءها فی الاصطلاح...» (همان: ۱۶۵-۱۶۶).

بدین ترتیب فصاحت لفظی و بدیع که هر دو بر اموری صوری بنیاد نهاده شده‌اند، با یکدیگر پیوند می‌یابند. البته باید یادآور شد که این استدلال ابن زملکانی صرفاً برای «بدیع لفظی» مناسب است نه «بدیع معنوی». برای نمونه صنعت مذهب کلامی را چگونه می‌توان به مباحث فصاحت ارتباط داد؟ وی به این مسئله پرداخته است و از این‌رو استدلالش تنها برای بخشی از مباحث علم بدیع موجه است.

فهرست شرح‌های «تلخیص المفتاح»

فهرست برخی از شرح‌هایی که تا اواسط قرن دهم بر تلخیص المفتاح از خطیب قزوینی به

نگارش درآمده است (با تشکر از آقای دکتر فتوحی که این فهرست و فهرست‌های بعد را با سخاوت در اختیار نویسندگان قرار دادند):

۱. الايضاح، خطیب قزوینی
۲. مفتاح تلخیص المفتاح، محمد بن مظفر خلخالی
۳. الشرح المطول علی التلخیص، سعدالدین تفتازانی
۴. شرح تلخیص المفتاح، أكمل‌الدین البابر تی (۷۸۶ ق)
۵. شرح تلخیص المفتاح، شمس‌الدین قونوی (ف ۷۸۸ ق)
۶. شرح التلخیص، محمد بن عثمان بن محمد الزوزنی (۷۹۲ ق)
۷. الشرح المختصر علی التلخیص (نگارش ۷۵۶ ق)
۸. المصباح فی شرح تلخیص المفتاح و مشکلات الايضاح، محمد بن ابی‌الطیب شیرازی (۷۶۷ ق)
۹. مختصر التلخیص المفتاح، زکریا الانصاری (۹۲۶ ق)
۱۰. الأطول فی شرح التلخیص، عصام‌الدین بن عرب شاه الإسفراینی (۹۴۵ ق)
۱۱. معاهد التنصیح علی شواهد التلخیص، زین‌الدین عباسی قاهری (۹۶۳ ق)
۱۲. الإنتصار، احمد بن عمر ماردینی

فهرست حواشی بر کتاب «مطول»

فهرست برخی از حواشی‌ای که در قرن نهم بر کتاب مطول به نگارش درآمده است:

۱. حواشی علی المطول، قاضی‌زاده رومی (۸۱۵ ق)
۲. حاشیة علی المطول، سید شریف الجرجانی (۸۱۶ ق)
۳. حاشیة علی المطول، عزالدین الجماعة (۸۱۹ ق)
۴. حاشیة علی المطول، السیرامی المصری (۸۳۳ ق)
۵. حاشیة علی المطول، علاء‌الدین البساطی (۸۴۲ ق)
۶. حاشیة علی المطول، ملا خسرو (۸۵۵ ق)
۷. حاشیة علی المطول، ابوالقاسم ابوبکر السمرقندی (۸۸۰ ق)
۸. حاشیة علی المطول، محمد بن حمزه الفناری (۸۸۶ ق)
۹. حاشیة علی المطول، الحفید (۹۰۶ ق)

۱۰. حاشیه علی المطول، الشیرازی (۹۹۴ ق)
۱۱. حاشیه علی المطول، یاسین بن زین الدین العلیمی الحمصی (۱۰۶۱ ق)
۱۲. حاشیه علی المطول، حسن چلبی
۱۳. حاشیه علی المطول، احمد بن قاسم العبادی
۱۴. حاشیه علی المطول، عبدالحکیم السیالکوتی (۱۰۶۱ ق)
۱۵. الحل المکمل علی الحواشی السیالکوتی علی المطول، عبدالحمید بن عمر الخربوتی
صاحب البرهان المنور

فهرست حواشی بر کتاب «الشرح المختصر علی التلخیص المفتاح»

فهرست برخی از حواشی ای که بر کتاب «الشرح المختصر علی التلخیص المفتاح» از تفتازانی به نگارش درآمده است:

۱. حاشیه علی المختصر، احمد بن یحیی بن محمد بن سعد الدین تفتازانی (۹۰۶ ق)
۲. حاشیه علی المختصر، نظام الدین عثمان عبدالله الخطابی (۹۰۱ ق) / حاشیه علی حاشیه الخطابی، مرزا جان (۹۹۴ ق)
۳. حاشیه علی المختصر، شهاب الدین احمد بن قاسم العبادی الازهری (۱۰۴۰ ق)
۴. عقود الدرر فی حل ابیات المطول و المختصر، حسین بن شهاب الدین الشاملی العاملی (۱۰۷۶ ق)
۵. شرح المختصر، ابن یعقوب (۱۱۰۸ ق)
۶. حاشیه علی شرح المختصر، یاسین بن الزین الدین بن علیمی الحمصی (۱۰۶۱ ق)
۷. حاشیه علی مختصر السعد، مصطفی البنانی
۸. شرح المختصر، محمد بن محمد الدسوقی (۱۲۱۰ ق)
۹. حاشیه الدسوقی علی مختصر السعد، محمد بن عرفه الدسوقی (۱۲۱۰ ق)

منابع

- ابن زملکانی، کمال‌الدین ابوالمکارم عبدالواحد (۱۳۸۳) التبیان فی علم البیان المطلع علی اعجاز القرآن، تحقیق احمد مطلوب و خدیجة الحدیثی، بغداد، مطبعة العانی.
- ابن مالک، بدرالدین (؟) المصباح فی علوم المعانی و البیان و البدیع، حققه و شرحه و وضع فهرسه حسنی عبدالجلیل یوسف، مكتبة الآداب.
- إربلی، علی بن عیسی (۱۴۱۰) حدائق البیان فی شرح کتاب التبیان، اعداد: کامل بن محمد جان بن یوسف، اشراف: علی البدری حسین.
- اردبیلی تبریزی، تاج‌الدین ابوالحسن علی بن أبی محمد عبدالله (۷۴۶) تنقیح المفتاح، نسخه خطی موجود در مجلس شورای اسلامی، شناسگر رکورد: ۴۸۳۵۷۷.
- اسمیت، ویلیام (۱۳۸۷) «شکل‌گیری یک کتاب درسی (شکل‌گیری یک کتاب درسی بلاغت در قلمرو فرهنگ اسلامی)»، ترجمه ناصرقلی سارلی، مجله پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، شماره ۱۹-ISC، پاییز، صص ۳۲-۵۱.
- اندلسی، أبی عبدالله جمال‌الدین محمد بن أحمد (ز ق ۸) المعیار فی نقد الأشعار، تقدیم و تحقیق عبدالله محمد سلیمان هنداوی، مطبعة الأمانیة، ۱۴۰۸.
- ایچی، عضدالدین (۱۴۱۲) فوائد الغیائیة فی علوم البلاغة، دراسة و تحقیق و تعلیق عاشق حسین، قاهرة، دارالکتب المصری.
- ترمذی، ناصرالدین (ق ۸) شرح مفتاح العلوم، نسخه خطی، ینی جامع، ۱۰۳۸.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۳۰۸) الشرح المطول علی التلخیص، ناشر بوسنوی الحاج افندی. ----- (؟۷۹۲) المختصر (فی شرح التلخیص)، نسخه خطی موجود در سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، شناسه کد کتاب: ۸۰۸۸۲۳.
- حموی (ابن نحویه)، محمد بن یعقوب (۱۴۳۳) ضوء المصباح، تحقیق ابراهیم بن عبدالعزیز الزید، دار کنوز اشبیلیا.
- خطیب القزوینی، جلال‌الدین محمد (۲۰۱۰) الايضاح فی علوم المعانی و البیان و البدیع، ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- (۱۴۲۵) الايضاح فی علوم المعانی و البیان و البدیع، تحقیق و تعلیق و فهرسة غرید الشیخ محمد و ایمان الشیخ محمد، بیروت، دارالکتب العربی.
- خلخالی، شمس‌الدین محمد بن مظفر (۲۰۰۷) مفتاح تلخیص المفتاح، تحقیق و تعلیق هاشم محمد هاشم محمود، الجزء الاول و الثاني، قاهرة، مكتبة الأزهریة للتراث.
- خوارزمی، ابوالموید صدرالدین موفق بن محمد بن حسن المجد الخاصی (۶۴۳) درر الدقائق و درر

الحقائق، نسخه خطی موجود در مرکز احیای میراث اسلامی، قم.
خوافی، برهان‌الدین حیدر بن محمد (ق ۸) کتاب الافصاح فی شرح الايضاح، نسخه خطی موجود در کتابخانه راغب پاشا، ۱۲۶۱.
سبکی، بهاء‌الدین (۱۴۲۳) عروس الافراح، تحقیق عبدالحمید هنداوای، الجزء الثانية، بیروت، المكتبة العصرية.
سکاکی، محمد بن علی (۱۴۲۰) مفتاح العلوم، حققه و علقه و فهرسه عبدالحمید هنداوای، بیروت، دارالکتب العلمیة.

----- مفتاح العلوم، نسخه خطی موجود در دانشگاه پنسیلوانیا.
شمیسا، سیروس (۱۳۶۸) نگاهی تازه به بدیع، تهران، میترا.
----- (۱۳۹۴) معانی، ویراست دوم، تهران، میترا.
شیرازی، قطب‌الدین (۷۱۰) مفتاح المفتاح، نسخه خطی کتابت ۹۰۰، موجود در مرکز احیاء میراث اسلامی، قم.
ضیف، شوقی (۱۳۸۳) تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه محمدرضا ترکی، تهران، سمت.
طیبی، شرف‌الدین (۱۳۹۷) التبیان فی البیان، اعداد: عبدالستار حسین میرون زموط، اشراف: کامل امام الخولی، جامعة الأزهر.
قمری، عبدالستار (۱۳۷۷) سیری در تاریخ معانی و بیان و بدیع، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۴۶ و ۱۴۷، پاییز، صص ۲۴۲-۲۵۴.
کاشی، عمادالدین (ق ۸) شرح المفتاح، نسخه خطی، ینی جامع، ۱۰۴۲.
کحالة، عمر رضا (۱۴۱۴) معجم المؤلفین، الجزء الثاني، بیروت، مؤسسة الرسالة.
کرمانی، شمس‌الدین محمد بن یوسف (۱۴۲۵) تحقیق الفوائد الغیائیة، تحقیق و دراسة علی بن دخیل الله بن عجیان عوفی، مدینه، الجامعة الاسلامیة.

المراغی، محمود احمد حسن (۱۴۱۱) علم البدیع فی بلاغة العربیة، بیروت، دارالعلوم العربیة.
مراکشی، محمد بن عبدالرحمان (۱۴۲۶) تعلیق علی ترجیز المصباح فی المعانی و البیان و البدیع، اعداد: محمد عزمی نعمان عبدالرحمان بن سلهب، اشراف: الدكتور بسام عبدالعفو القواسمی.
مطرزی خوارزمی، ناصر بن ابی‌المکارم عبدالسید بن علی (۶۱۰) الايضاح فی شرح مقامات حریری، نسخه خطی موجود در کتابخانه نور عثمانیة، ۴۰۶۳.

مطلوب، احمد، أسالیب بلاغیة- الفصاحة و البلاغة و المعانی، المكتبة الشاملة الحدیثة، بیروت. قابل

دسترسی در:

<https://al-maktaba.org/book/33566/1>

مؤذنی خوارزمی، حسام‌الحق و الدین (ز ۸ ق) شرح مفتاح العلوم، نسخه خطی، ینی جامع، ۱۰۴۱.